



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

A study of the intellectual level of Ferdovsi’s Shahname with a case study of the political end in Shahname in Shahname and comparing it with New Theories

V. Bahrami, S.H. Athari*, R. Eslami, M. Manshadi

Department of Political Science, Mashhad University, Mashhad, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 27 May 2020
 Reviewed: 02 July 2020
 Revised: 15 July 2020
 Accepted: 02 September 2020

KEYWORDS

The end of politics,
 Security, welfare, Virtue, Justice.

*Corresponding Author

athari@um.ac.ir

(+98 51) 38806352

ABSTRACT




BACKGROUND AND PURPOSE: One of the most important concerns of political thinkers is to determine the end of political affairs. This process is very important because it provides a basis for identifying institutions and is providing a benchmark for evaluating political institutions and discovering legitimate ways of exercising power. The main importance of this article is that the analysis of the text of Shahname as one of the ancient Iranians along with its comparison with modern political theories, can localize political knowledge in areas related to end of political affairs in Iran will help a lot. For this purpose, in this study, we seek to answer the question that what are the similarities between the Shahname as one of the first-hand sources of the political affairs in the way of governing and how were they implemented?

METHODOLOGY: In order to study and realize this matter and understand what is the end of political affairs in Shahname and its intellectual system, the method of reading the text and interpretation is used to study and explore the ends of political affairs in Shahname.

FINDINGS: In this area, the history of reflection on the end of political affairs in Iran dates back to the time of Zarathustra and Avesta and then the political thought about the aforementioned in ancient Iran is expressed in the form of Andars-naameh and Khodaay-naameh. Meanwhile Ferdovsi’s Shahname, as one of the ancient Iranian Khodaay-naameh that turned from prose to poetry after Islam, expresses the political thought of Iranians about the end of politics.

CONCLUSION: In Shahname’s system of political thought, several political ends have been drawn in line with new theories of political science in the religion of governance, such as security, welfare and prosperity, education and improvement of citizens, freedom and democracy, justice and protection of class bases which all very systematically are depicted in Shahname propositions for the efficiency of leading the country and the well-being of citizens and by implementing those, the excellence and happiness of the society will be achieved.

DOI: [10.22034/bahareadab.2021.14.5412](https://doi.org/10.22034/bahareadab.2021.14.5412)

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 32	 1	 1

نشریه سبک‌شناسی و تحلیل متون نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

مقاله پژوهشی

بررسی سطح فکری شاهنامه فردوسی

مطالعه موردی: غایت امر سیاسی در شاهنامه و مقایسه‌ای با تئوریهای نوین

وحید بهرامی، سید حسین اطهری* (نویسنده مسئول)، روح‌الله اسلامی، مرتضی منشادی

گروه علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

چکیده:

زمینه و هدف: یکی از مهمترین دغدغه‌های اندیشمندان سیاسی، مشخص کردن غایت امر سیاست است. این فرایند از اهمیت بالایی برخوردار میباشد؛ چراکه پایه‌ای برای شناسایی نهادها و تدارک معیاری برای ارزیابی نهادهای سیاسی و کشف شیوه‌های مشروع اعمال قدرت است. اهمیت اصلی این نوشتار نیز از این جهت میباشد که تحلیل متن شاهنامه بعنوان یکی از کتابهای کهن و بررسی شیوه حکمرانی ایرانیان باستان در کنار مقایسه آن با تئوریهای سیاسی نوین، میتواند به بومی کردن دانش سیاسی در حوزه‌های مربوط به غایت امر سیاسی در ایران کمک شایانی کند. بدین منظور در این پژوهش بدنبال پاسخ به این پرسش هستیم که شاهنامه بعنوان یکی از منابع دست‌اول سنت سیاسی ایران باستان، چه تشابهاتی با تئوریهای نوین علم سیاست دارد؟ و غایت امر سیاسی در شیوه کشورداری چه مواردی بوده و چگونه به اجرا درمی‌آیند؟

روش مطالعه: برای بررسی و تحقق این امر و فهم چستی غایت امر سیاسی در شاهنامه در نظام فکری شاهنامه، از روش تفسیر و خوانش متن استفاده میشود تا بواسطه آن غایت‌های امر سیاسی در شاهنامه بررسی و کنکاش شود.

یافته‌ها: در این حوزه پیشنهاد تأمل در باب غایت امر سیاسی در ایران به زمان زرتشت و اوستا بازمیگردد و پس از آن فکر سیاسی در باب غایت امر سیاسی در ایران باستان بصورت اندرنامه و خداینامه بیان شده است. در این میان شاهنامه فردوسی بعنوان یکی از خداینامه‌های کهن ایرانی که پس از اسلام از نثر به نظم درآمد، گویای اندیشه سیاسی ایرانیان در باب غایت سیاست است.

نتیجه‌گیری: در منظومه فکر سیاسی شاهنامه، غایت‌های سیاسی متعددی همراستا با تئوریهای نوین علم سیاست در آیین کشورداری ترسیم شده است، همچون امنیت، رفاه و آبادانی، تربیت و پرورش شهروندان، آزادی و مردمداری، عدالت و حفظ پایگاه‌های طبقاتی، که همه به نحوی بسیار سیستمیک در گزاره‌های شاهنامه در جهت کارمدی هدایت کشور و بهروزی شهروندان ترسیم شده که با اجرای آن تعالی و سعادت جامعه بدست‌آیدنی میشود.

تاریخ دریافت: ۰۷ خرداد ۱۳۹۹

تاریخ داوری: ۱۲ تیر ۱۳۹۹

تاریخ اصلاح: ۲۵ تیر ۱۳۹۹

تاریخ پذیرش: ۱۲ شهریور ۱۳۹۹

کلمات کلیدی:

غایت سیاست، امنیت، رفاه، فضیلت، عدالت

* نویسنده مسئول:

athari@um.ac.ir

۳۸۸۰۶۳۵۲ (۹۸ ۵۱) +

مقدمه

یکی از مهمترین دغدغه‌های اندیشمندان سیاسی، مشخص کردن غایت امر سیاست است. این فرایند از اهمیت بالایی برخوردار میباشد؛ چراکه پایه‌ای برای شناسایی نهادها، تدارک معیاری برای ارزیابی نهادهای سیاسی و کشف شیوه‌های مشروع اعمال قدرت است.

(History of western political thought, Morrow: p 18)

این بحث موضوع جدیدی نیست و قدمتی به اندازه تمدن بشری دارد. دانشمندان و فلاسفهٔ پیشمار غربی در طول تاریخ به بحث در زمینهٔ هدف و غایت حکومت پرداخته‌اند و هر یک از زاویهٔ خاص و با رویکردی متفاوت به موضوع توجه کرده و دارای ایدئولوژی خاصی بوده‌اند. چراکه هریک از تئوریها در بسترهای خاص اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و در پاسخ به نیازهای جدید اجتماعی شکل گرفته‌اند، و موجب شکل‌گیری تعریفهای خاصی از غایت امر سیاسی برای حکومت در گذر از تاریخ و در سرزمینهای معین شده‌اند. این نوع تئوریها با توجه به واقعیت‌های موجود جامعه و نیازهای بوجودآمده در سطح جامعهٔ غربی طرح شده و به مرحلهٔ اجرا در دیگر نواحی جهان گذاشته شده‌اند. این در حالی است که کشورهای شرقی و اسلامی از جمله ایران در حاشیهٔ جریان علم سیاست جهانی قرار گرفته‌اند و تولید علم بومی بر مبنای ماهیت و بافتارهای فرهنگی و سنتی در مرکز جهانی علمی آنان مشاهده نمیشود و به حاشیه رانده شده‌اند (Ashcroft and Ahluwalia Edward Said: p 85). کشوری باستانی همچون ایران با سابقهٔ تمدن سیاسی کهن و دارا بودن متون سیاسی بیشماری در ارتباط با غایت امر سیاسی از قبیل اندرزنامه‌ها، سیاست‌نامه‌ها، و خدای‌نامه‌ها هنوز موفق نشده است سنتهای سیاسی درخشان خود را بعزت کمکاری پژوهشی در عرصهٔ علم سیاست جهانی مطرح سازد. اهمیت اصلی این نوشتار نیز از این جهت میباشد که تحلیل متن شاهنامه، بعنوان یکی از کتابهای کهنی که وجوهی از شیوه‌های حکمرانی ایرانیان باستان را نمایان میسازد، در کنار مقایسهٔ آن با تئوریهای نوین علم سیاست، میتواند به بومی کردن دانش سیاسی در برخی جنبه‌های مربوط به غایت امر سیاسی کمک کند و این پژوهش تلاش دارد گامی در جهت فهم و استخراج علم سیاست بومی متناسب با فرهنگ ایرانی در ارتباط با چیستی غایت امر سیاسی در فرهنگ ایرانی بردارد.

بدین منظور این پژوهش بدنبال پاسخ به این پرسش است که شاهنامه بعنوان یکی از منابع دست‌اول سنت سیاسی ایران باستان، چه تشابهاتی با تئوریهای نوین علم سیاست دارد؟ و غایت امر سیاسی در شیوهٔ کشورداری چه مواردی بوده و چگونه به اجرا درمی‌آمدند؟ فرضیهٔ این نوشتار از این قرار است که در فلسفهٔ شاهنامه، غایت‌های سیاسی متعددی در آیین کشورداری ترسیم شده است همچون امنیت، رفاه و آبادانی، تربیت و پرورش شهروندان، آزادی و مردمداری، عدالت و حفظ پایگاههای طبقاتی، که همه به نحوی بسیار سیستمیک و کارآمد همچون دیگر تئوریهای نوین علم سیاست در گزاره‌های شاهنامه در جهت کارآمدی هدایت کشور و بهروزی شهروندان ترسیم شده که با اجرای آن تعالی و سعادت جامعه بدست‌آمدنی میشود. برای بررسی و تحقیق این امر و فهم چیستی غایت امر سیاسی در شاهنامه، در ابتدا تئوریهای نوین علم سیاست در ارتباط با غایت امر سیاسی بصورتی نظاممند آورده شده و در ادامه غایت‌های امر سیاسی در شاهنامه در مقایسه با آنان مورد بررسی و کنکاش قرار میگیرد.

سابقهٔ پژوهش

باوجود آنکه پژوهشهای فراوانی دربارهٔ شاهنامه از منظرها و جنبه‌های متفاوت و جدید انجام شده، کمتر به

موضوع مورد بررسی این پژوهش توجه شده است. بعنوان مثال اعتماد مقدم (۱۳۵۰) در کتاب «شهریاری در ایران بر بنیاد شاهنامه» حکومت و ویژگیهای حاکم را با نگاه به شاهنامه تحلیل کرده است. اسلامی ندوشن (۱۳۸۱) نگرش فردوسی به جهان و جایگاه ایران در جهان را در کتاب «ایران و جهان از نگاه شاهنامه» بررسی کرده است. عنایت‌الله رضا (۱۳۵۵) در «پیوستگی آئین شاهنشاهی با زندگی و معتقدات ایرانیان» علل شکل‌گیری نهاد شاهنشاهی را مورد بررسی قرار میدهد. ولفگانگ کناوت (۱۳۵۵) در «آرمان شهریاری ایران باستان» که بوسیله سیف‌الدین نجم‌آبادی به فارسی برگردانده شده است، شاه آرمانی و جایگاه او را در اندیشه ایران باستان به بحث می‌گذارد. مجتبیایی (۱۳۵۲) هم در «شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان» ویژگیهای پادشاهی آرمانی در ایران را با دیدگاه افلاطونی تطبیق میدهد. فرهنگ رجایی (۱۳۹۵) در بخش دوم کتاب خود با عنوان «تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان» به طرح خطوط اندیشه سیاسی در ایران باستان می‌پردازد. او از عواملی چون همترازی دین و سیاست، تمایل به یکتاپرستی، تقسیم کار اجتماعی و اندیشه شاهی در ایران باستان بحث میکند؛ اما شاهنامه محور کار او نیست و مباحث کلی را مطرح میکند. دیگر محقق باقر پرهام (۱۳۷۳) در کتاب «با نگاه فردوسی» است که نگاهی انتقادی به سیاست در شاهنامه بخصوص مشروعیت شاهنشاهی دارد و میگوید مشروعیت شاهان نیاز به تجدید ساختار داشته است که سنتها مانع از تحول آن می‌گردید. شاهرخ مسکوب (۱۳۵۴، ۱۳۴۲، ۱۳۷۹ و ۱۳۸۴) در مقاله‌ها و کتابهای متعددی همچون «سوگ سیاوش»، «مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار»، «هویت ایرانی و زبان فارسی» و «ارمغان مور» به خرد سیاسی ایران در شاهنامه بخصوص موضوع مشروعیت شاه با روایتی بیطرف و توصیفگر پرداخته است. رستم‌وندی (۱۳۸۸) در کتاب «اندیشه ایرانی شهری در عصر اسلامی» و طباطبایی (۱۳۹۴) در «زوال اندیشه سیاسی در ایران» نیز رگه‌های تداوم خرد سیاسی ایرانی شهری و مشروعیت در شاهنامه را بررسی کرده‌اند. این دو اعتقاد دارند همه شاخصهای اندیشه سیاسی ایرانی را در شاهنامه میتوان یافت. مصطفی رحیمی (۱۳۶۹) در کتاب «تراژدی قدرت در شاهنامه»، علی‌رضا قلی (۱۳۹۱) در کتاب «جامعه‌شناسی خودکامگی»، همایون کاتوزیان در کتاب «ایران جامعه کوتاه‌مدت» (۱۳۹۱) و مقاله «فره ایزدی و حق الهی پادشاهان» (۱۳۷۷) نیز در تحلیل خود از مشروعیت شاهنامه فردوسی به ماهیت استبدادی و سنت‌پرستی اشاره کرده و با رویکردهای مدرن متن فردوسی بخصوص داستان رستم و اسفندیار را تحلیل کرده‌اند. اما در مجموع پژوهشهای صورت‌گرفته در این دسته، بیشتر بر جنبه اندیشه سیاسی و مشروعیت در شاهنامه تأکید میکنند و متناسب با نگاهی که به این مقوله دارند، آن را مثبت یا منفی برای اندیشه سیاسی امروزه میدانند، ولی هیچکدام به مؤلفه غایت امر سیاسی و الگویی که دولت برای پیاده‌سازی آن پیش روی خود مبینند توجه نمی‌کنند؛ بنابراین اگر فردوسی را راوی صادق اسطوره‌ها و داستانهای کهن ایران بدانیم، تمرکز بر چیستی غایت امر سیاسی در نگاه ایرانیان باستان میتواند بسیار اساسی و کاربردی باشد و تازگی این مقاله نیز در همین موضوع و منظر آن نهفته است.

بحث و بررسی

تئوریهایی نوین علم سیاست در ارتباط با غایت امر سیاسی

نظریه‌پردازی در ارتباط با غایت امر سیاسی از زمان یونان باستان بطور نظاممند با رویکرد اتوپیا شروع شد و در ادامه با تأثیرپذیری از شرایط خاص اجتماعی ادامه یافت و با تجدیدنظر و تغییر قالبهای فکری در دوران مدرنیته و پس از آن رشد یافت که حاصل آن شکلگیری انواع غایت امر سیاسی برای حکومت بوده است. این نوع

تئوریها با توجه به واقعیت‌های موجود جامعه و نیازهای بوجودآمده طرح شده و به مرحله اجرا گذاشته شده‌اند؛ صورتیکه میتوان این اندیشه‌ها را به چهار دسته تقسیم کرد:

۱- امنیت و نظم؛ غایت امر سیاسی

برخی متفکران سیاسی برقراری امنیت و نظم را غایت امر سیاسی میدانند. اینان بسبب آنکه حداقل انتظار از سیاست را امنیت میدانند، بین هدف حکومت و امنیت دلالت معنایی قائلند. یکی از طرفداران سرسخت این نظریه هابز میباشد. به اعتقاد هابز دولتها چه اکتسابی و چه تأسیسی، در دو حالت هدف اصلی آنان تأمین امنیت مردم و کشور است؛ چراکه در نظر هابز آدمیان بالطبع خودخواه و بدخواه یکدیگرند و برای آنکه خودخواهیهای فردی بهم تصادم نکنند، احتیاج به دولت دارند تا بر خودخواهیهای فردی نظارت کند و نگذارد افراد به حقوق یکدیگر تجاوز کنند. در اینجا میل به صلح و امنیت موجب ایجاد دولت و تعیین حکمران میشود. از اینرو حکمران برگزیده باید دارای قدرت برتر باشد تا بتواند امنیت را برقرار سازد و از خدشه وارد شدن بر صیانت نفس افراد جلوگیری کند (بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، عنایت: ص ۱۸۲). در کنار هابز، ماکیاولی نیز حفظ امنیت کشور و شهروندان را از جمله اهداف اصلی حکومت برای تضمین موفقیت در فعالیتهای دولت و مصلحت جامعه میدانست (اندیشه‌های سیاسی، پهلوان: ص ۹).

۲- فضیلت و دانش؛ غایت امر سیاسی

دسته‌ای از متفکران سیاسی که وجه مشخصه دولت را پیگیری آموزش و تربیت میدانند، تحقق فضیلت را غایت امر سیاسی میدانند. از نظر اینان سیاست فعالیتی محسوب میشود که با آموزش انسان مرتبط است. به زعم ایشان، یک دولت بدرستی نظم‌یافته میتواند مستقیماً فضیلت‌های اعضایش را پرورش دهد. یکی از طرفداران چنین دیدگاهی ارسطو است که فضیلت را بودن آدمی در بهترین وضعیت تعریف کرده، که خود با بهترین بودن آدمی ممکن میشود. ارسطو سیاست را علم تربیت انسان میدانست که هدف آن بالاترین خیر است. هر فردی زمانی میتواند کاملاً خود باشد که استعدادهایش را بپروراند. پس در چنین شرایطی غایت حکومت و هدف پولیس را زمینه‌سازی برای بالفعل شدن توانمندیهای انسان در جهت خیر میدانست. این بدان معناست که حکومت کردن چیزی جز تربیت کردن نیست و تربیت کردن هم در مرحله آخر چیزی جز پروراندن فضایی در وجود اتباع کشور که بحکم طبیعت استعداد و آمادگی پذیرفتنش را دارند، نیست (فراسوی رنج و رؤیا، منوچهری: صص ۲۱۹-۲۲۰). پس در چنین شرایطی حکومتی خوب و ایده‌آل است که سعی در پرورش روح و جان شهروندان بوسیله فضایل انسانی کند. ارسطو غایت سیاست را اصلاح عیوب شهروندان و تلقین فضایل نفسانی به آنها میدانند و تربیت و پرورش انسانها و ارائه آموزش صحیح در راستای این وظیفه شکل میگیرد. چراکه او معتقد است هدف حکومت تنها ایجاد یک زندگی خوب و باآسایش اما بیخصلت و بیخاصیت برای شهروندان نیست. بلکه هدف دولت در عین اینکه برطرف کردن حاجات روزمره است، ایجاد حیات خوب و بهبود زندگی مردم بواسطه تربیت و پرورش روح جمعی نیز میباشد (تاریخ فلسفه سیاسی، بازارگاد: ص ۱۴۹).

۳- آزادی؛ غایت امر سیاسی

آزادی از سوی برخی متفکران دیگر چون جان لاک بعنوان غایت امر سیاسی شناخته شده است. او معتقد بود چون بشر ذاتاً خوب، منظم، نیکنفس، نظم‌پذیر و اجتماعی است، باید آزاد باشد؛ چراکه کاملاً توان اداره کردن خود را دارد (خداوندان اندیشه سیاسی، جوتز: ص ۱۹۵). از دید لاک هدف از تأسیس دولت نیز اساساً حفظ آزادی شهروندان بواسطه پاسداری از حقوق شهروندی افراد، حق مالکیت آنان و آزادیهای مدنی است. این آزادی

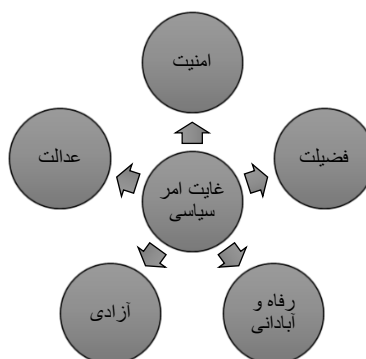
حوزه آموزش و پرورش را نیز شامل می‌شود و این نقطه افتراق نظریه جان لاک با ارسطو است، زیرا لاک معتقد است موضوع تربیت شهروندان و ایجاد فضایل اخلاقی در آنها به هیچ وجه جزو وظایف دولت نیست. در کنار لاک، هگل نیز تحقق آزادی را از وظایف و اهداف نهایی دولت و حکومت برمی‌شمارد و دولت خوب را دولتی میداند که ضمن تدوین و تنظیم قوانین و هنجارهای موضوعه و تناسب آن با ارزشهای ذهنی، در تحقق آزادی تلاش کند (حکمرانی خوب و الگوی مناسب دولت، قلی‌پور: ص ۴۶).

۴- رفاه و شادکامی؛ غایت امر سیاسی

برخی دیگر از متفکران همچون بنتام، شادکامی، لذت و رفاه را مقصد اصلی سیاست میدانند. او اصلی را در حکومت مطرح میکند با عنوان «اصل سودمندی»، که بر اساس آن ضمن آنکه غایت و هدف قانونگذار باید سعادت مردم باشد، سودمندی همگانی راهنمای آن است و دولت نیز باید لوازم این سعادت را فراهم سازد (خداوندان اندیشه سیاسی، جونز: ص ۴۸۳)؛ چراکه او معتقد بود: «طبیعت آدمی را تحت حکومت دو حکمران یعنی درد و لذت قرار داده است، فقط آنها هستند که تعیین میکنند چه کاری را باید اکنون انجام دهیم و چه کاری را در آینده انجام خواهیم داد. ... لذت فی‌نفسه یک خیر است، نه، حتی صرف‌نظر از مصونیت از درد تنها خیر است؛ درد فی‌نفسه یک شر است، و در واقع بدون استثنا تنها شر است» (همان: ص ۴۸۵). بر اساس چنین دیدگاهی وی فایده‌گرایی را بنیان گذاشت که در آن اعتقاد بر این است که حکومت و دولت خوب تأمین‌کننده حداکثر رفاه، آسایش و لذت برای شهروندان است و سایر مؤلفه‌ها از قبیل خوبی و بدی، عدالت و بیعدالتی، اخلاقی و غیراخلاقی با این شاخص سنجیده می‌شود (حکمرانی خوب و الگوی مناسب دولت، قلی‌پور: ص ۴۵).

۵- عدالت به مثابه قرار گرفتن هر چیز در جای خود؛ غایت امر سیاسی

مطابق این نظریه که بیشتر در دوران باستان رایج بود، اعتقاد بر این بود که هر کس یا هر چیزی دارای جایگاه و وظیفه معینی میباشد. یکی از اندیشمندان سیاسی پیرو این نظریه افلاطون است که معتقد بود انسان نیکبخت کسی است که خویشتندار باشد و سامان درست بین اجزای روح وی (یعنی خرد، شهوت و اراده) بر او حاکم باشد. این سخن در مورد دولت (جامعه / پولیس) نیز صادق است؛ به این معنا که دولت خوب آن است که میان اجزای آن (بخشهای جامعه) هماهنگی (هارمونی) برقرار باشد و این هارمونی را افلاطون عدالت مینامد. این توازن بعقیده افلاطون، از طریق عمل به ذات هر قشری از جامعه حاصل میشود و منظور از «عمل به ذات» این است که هر فردی بر طبق طبیعت وجودی خویش عمل کند تا بر این اساس جایگاه او در ترکیب اجتماع شهروندان تعیین شود (فراسوی رنج و رؤیا، منوچهری: ص ۱۰۴). با این ملاحظات افلاطون قائل به این است که غایت نهایی حکومت برقراری عدالت بمعنای قرار گرفتن هر شخص و هر چیز در جای خود میباشد و به تعبیر او: «خالق عالم همه چیز را با نظر به کمال و حفظ کل حکم کرده است و هر جزئی ... عمل و حال مناسب خود را دارد» (جمهوری، افلاطون: صص ۶-۸).



غایت امر سیاسی در شاهنامه

امنیت به مثابه غایت امر سیاسی

بررسی تاریخ سیاسی - اجتماعی کشورهای متفاوت گویای این امر است که تأمین امنیت از هدفهای نخستین و اصلی حکومتها بوده است، چراکه امنیت از نیازهای کلیدی شکلگیری یک تمدن و بقای آن است و بدون امنیت زندگی اجتماعی انسانها به دوران پیشامدنیّت بازمیگردد. در نظام کیهانی اندیشهٔ سیاسی ایران شهری نیز به امنیت توجه زیادی شده است و اعتقاد به یک نظم و امنیت واحد بر جهان و عالم آسمانی و زمینی وجود دارد. در این نظام کیهانی در کنار سلسله مراتب و وظایفی که برای افراد تعریف شده، مسئولیت جهانداری و برقراری امنیت در آن بر عهدهٔ حکومت و شهربار میباشد که وظیفهٔ شناخت نظم و اصول حاکم بر جهان طبیعی و اجتماعی و پاسداری از امنیت آن بر عهدهٔ اوست. در چنین چارچوب اعتقادی، سیاست نیز بمعنی سامان دادن به امور جامعه، حفظ شئون و امنیت آن و تنبیه کسی است که در چارچوب نظم عمل نکند (معرکهٔ جهانبینیها، رجائی: ص ۴۹). در مجموع شهربار خویشکاری سنگینی از سوی امور ماورایی بر دوش دارد که آن رهبری جامعه بسوی یکی از غایتهای خویش یعنی نگهبانی و نگهداری از جامعه در برابر برهم زندگان امنیت است. چنانکه خسرو انوشیروان میگوید: «من این دانم که از پیش هر مزد خدای بیامدم، و برای ستوهیدن (دیو) دروغ اینجایم، و باز پیش خدای باید شدن». اینکه شاه به نمایندگی از حکومت همچون نگهبانی باید هشیار امنیت باشد تا زورمندی بنا روا بر ناتوانی ستم نکند، اینکه شاه باید کشور را از دشمن نگاه دارد، اینکه باید کرانه طبقه‌ای را نگهبان باشد و «که را به که دارد و مه را به مه» نشان از این است که یکی از غایتهای اصلی حکومت برقراری امنیت میباشد (شاهنامهٔ فردوسی و فلسفهٔ تاریخ ایران، ثاقب‌فر: صص ۲۸۱-۲۸۲).

شاهنامه که بیان‌کنندهٔ تاریخ و تفکر اندیشهٔ دوران ایران شهری است، بر این عقیده است که یکی از مهمترین کارویژه‌های نظام سیاسی و غایت حکومت، بوجود آوردن نظم و آسایش اجتماعی و تأمین امنیت مردم و جهان هستی است. این امر به گونه‌ای است که هنگام بیان ویژگیهای نخستین دولت و حکومت در ایران که توسط کیومرث، هوشنگ، تهمورث و جمشید بنا گذاشته شد، اولین قدم آنان تأمین امنیت اجتماع معرفی شده است (رابطهٔ فرهنگ سیاسی و امنیت در شاهنامه، دانش‌پژوهان: ص ۲۰۲). بعنوان نمونه هنگامی که کیومرث که بعنوان اولین پادشاه و تشکیل‌دهندهٔ اولین حکومت در ایران بقدرت میرسد، مشغول از بین بردن دیوان و بدکشان و برهم‌زندگان امنیت از روی زمین میشود:

که خود چون شد او بر جهان کدخدای
نخستین به کوه اندرون ساخت جای ...

سپه ساز و بر کش به فرمان من
ازان بدکنش دیوروی زمین
کی نامور سر سوی آسمان
برآور یکی گُرد از آن انجمن
بپرداز و پردخته کن دل ز کین
برآورد و بد خواست بر بدگمان
(شاهنامه، ج ۱: ص ۲۴)

پس از این اقدامات امنیت بر روی زمین برقرار گشته و شهرها زیستگاه انسانها میگردند و تمدنها پیدا میشوند. در دوران اساطیری شاهنامه دیوان نماد بینظمی و برهم‌زندگان امنیت هستند و از غایتهای اصلی حکومت مبارزه با آنان است. به گونه‌ای که طهمورث سومین پادشاه ایران هدف اصلی حکومت خود را برقراری امنیت میداند و با چنین سخنانی شهریاری خود را آغاز میکند:

جهان از بدیها بشویم به رای
ز هر جا کوه دست دیو
پس آنگه کنم درگهی گُرد پای
که من بود خواهم جهان خدیو
(شاهنامه، ج ۱: ص ۳۵)

جمشید از دیگر پادشاهان دوران اساطیری نیز در آغاز پادشاهی هدف اصلی خود را برقراری و گسترش امنیت میداند:

بدان را ز بد دست کوه کنم
روان را سوی روشنی ره کنم
(شاهنامه، ج ۱: ص ۴۱)

در دیگر دورانهای شاهنامه نیز پادشاهان اصل امنیت را در دستور کار حکومت خود قرار میدهند و خلافاکاران و برهم‌زندگان امنیت بسختی مجازات میشوند. بعنوان نمونه انوشیروان روزی پرمایگان سپاه خود را میخواند و چنین تأکید میکند:

اگر یک تن از راه من بگذرد
به درویش مردم رسانند رنج
وگر کشتمندی بکوبد به پای
وگر پیش لشکر بجنید ز جای ...
به یزدان که او داد دیهیم و زور
خداوند کیوان و بهرام و هور
که در پی میانش بیرم به تیغ
وگر داستان را برآید به میغ ...
که ای زبردستان شاه جهان
که دارد گزندی ز ما در نهان؟
مخسبید ناایمن از شهریار
مدارید ز اندیشه دل نابکار
(شاهنامه، ج ۷: ص ۱۱۰)

و یا در جایی دیگر در شاهنامه به تلاشهای شبانه‌روزی اردشیر برای برقراری امنیت کشور در ابعاد مختلف داخلی و خارجی اشاره میشود:

نپرداختی شاه روزی ز جنگ
چو جایی ز دشمن بپرداختی
همی گفت کز کردگار جهان
بخواهم همی آشکار و نهان
که بی دشمن آرم جهان را بدست
نباشم مگر پاک و یزدانپرست
به شادی نبودیش جای درنگ
(شاهنامه، ج ۶: ص ۲۰۴)

از بررسی شاهنامه چنین برمی آید که از غایتهای اصلی حکومت در ایران، از دوران اساطیری تا تاریخی نگاهیانی از جامعه و کشور در برابر برهم‌زنندگان امنیت بوده است و همان راهی را که نیاکانشان میرفتند، آنان نیز دنبال میکردند. جنگ با اهریمن، پاک کردن جهان از بدیها، کوشش در راه امنیت، دوری جستن از دستگاه دیو و گزینش راه نظم و ایزدی همگی جزئی از جستار امنیت هستند که حکومتها هدف اصلی خود قرار میدادند.

فضیلت و دانش به‌مثابه غایت امر سیاسی

پیش‌فرض اندیشمندانی همچون افلاطون و دیگرانی که معتقدند غایت حکومت پرورش فضیلت و خصایص نیک در شهروندان است، از این قرار می‌باشد که خیری عینی وجود دارد که همه انسانها تابع آن هستند و این خیر عینی قابل کشف، از شناخت و دانشی نشئت می‌گیرد که تعقل به بار می‌آورد و این قوه تعقل برای شناخت واقعی و عملی از «خیر» لازم است (فلسفه سیاسی، همپتن: صص ۵۳-۶۲) و در انتها میتواند شهروندان را بسوی بهروزی هدایت کند. بعنوان مثال انسان کامل افلاطون «حاکم حکیم» است، که همه کمالات انسانی را به کاملترین وجه در وجود خود داراست؛ زیرا او از راه تربیت نفس و پرورش قوای عقلانی به آخرین حد کمال خود رسیده و حکمت جامع همه فضایل است و هیچ فضیلتی بی آن تحقق نتواند یافت (شهر زیبای افلاطون و شاه آرمانی در ایران باستان، مجتبیایی: صص ۶۶-۱۳۱).

در یشتهای اوستا نیز «چیستا»، که ایزد حکمت است، با دین مزدایی یکی دانسته شده و از همین روست که یشت شانزدهم، که سراسر آن در ستایش «چیستا» است، «دین یشت» نام گرفته است. دو صفتی که همه جا با نام ایزد همراه است، «راستترین» و «راستگرای» است، و این خود از رابطه بسیار نزدیک دین و حکمت حکایت میکند. در ایران باستان یکی از غایتهای اصلی حکومت ترویج دانش و کشف فضیلت‌های افراد بود و اینکه شاهان هخامنشی در سنگ‌نبشته‌های خود همواره با آن همه تأکید و تکرار از تربیت و حکمت خویش سخن می‌گویند، در حقیقت نمودار اهمیتی است که تربیت فضیلت و آموزش در نظر مردم ایران و حکومت داشته است (همان: صص ۶۷-۷۷). رضایی‌راد به نقل از کریستین سن در این باره مینویسد: «عده‌ای از نجیب‌زادگان، مانند عهد هخامنشی در دربار، با جوانان سلطنتی به قسمتی از تعالیم نائل میشدند و در تحت ریاست آموزگار اسواران تعلیم می‌یافتند. خواندن و نوشتن، حساب، چوگان، شطرنج و شکار را در آنجا فرامی‌گرفتند ... پانزده سالگی سن ختم تربیت بندی و اخلاقی بود، هر جوانی باید در این اصول دیانت را از روی اوستا و زند بداند و سرنوشت و تکالیف آدمی را بشناسد» (مبانی اندیشه سیاسی در خرد مزدایی، رضایی‌راد: صص ۲۹۳-۲۹۴).

در شاهنامه حکمت و فضیلت افلاطونی همان هنر است. «هنر» در شاهنامه کاملاً اکتسابی و مجموعه دانشی است که فرد در طول زندگی فرامی‌گیرد و در تقابل با گوهری قرار دارد که ذاتی میباشد. در باب علت تلاش در راه کسب فضیلت و هنر چنین می‌گوید:

هنر گر بیاموزی از هر کسی بکوشی و پیچی ز رنجش بسی

(شاهنامه، ج ۳: ص ۳)

در شاهنامه نیز همچون دوران باستان، وظیفه تعلیم دانش و پرورش فضیلتها، بر عهده حکومت بعنوان غایت اصلی میباشد. به گونه‌ای که در سراسر شاهنامه، دانش و فضیلت ارج نهاده میشود و آموزش برای فهم و کسب فضیلت‌های انسانی از ارجی نخستین و والا برخوردار است. نامدارترین سخن فردوسی در این باره، همان سروده پراوازه آغاز کتاب است که دانش را خاستگاه ابتدایی توانایی و نیرومندی میداند:

توانا بود هر که دانا بود / ز دانش دل پیر برنا بود
(شاهنامه، ج ۱: ص ۴)

و از دانش در کنار دین، همچون رهاننده و رستگارسازنده آدمی یاد میکند:

تو را دانش دین رهاند درست / در رستگاری ببايادت جست
(شاهنامه، ج ۱: ص ۹)

دانش از آن رو برای شاهنامه حائز اهمیت است که اولین عنصر هدایت‌کننده انسان بسوی درک تواناییهای خویش در جهت کسب فضیلت و بهروزی میباشد و حکومتها در هر سه دوره اساطیری، پهلوانی و تاریخی بعنوان یک هدف و وظیفه اصلی پیگیر آن میبودند؛ زیرا در شاهنامه اعتقاد چنین است که حکومت جامعه را میسازد و به آن سامان میدهد. در شاهنامه در بخش اساطیری گویا مردمان مشابه جانوران زندگی میکردند و اولین پادشاه شاهنامه که اقدام به آموزش مردم و تربیت آنان در جهت بهروزی خویش میکند، کیومرث است که در کوه خانه میسازد و پوست پلنگ میپوشد و آیین غذا خوردن و پوشیدن و رام کردن حیوانات را به مردم می‌آموزد (بررسی چيستی سياست و کيستی فرمانروا در شاهنامه، منشادی: ص ۱۲۸).

کیومرث شد بر جهان کدخدای / نخستین به کوه اندرون ساخت جای
سر بخت و تختش برآمد به کوه / پلنگینه پوشید خود با گروه
ازو اندرآمد همی پرورش / که پوشیدنی نو بد و نو خورش
(شاهنامه، ج ۱: ص ۲۲)

پادشاه دیگری که بکار آموزش برای پرورش فضیلت‌های شهروندان بعنوان یک هدف اصلی حکومت پرداخت، طهمورث بود که پس از رام کردن دیوهایی که به دانش آشنا بودند، از آنان خواست که نوشتن را به ایرانیان بیاموزند؛ چراکه دستیابی به خط میتواند دسترسی به سایر حوزه‌ها را تضمین کند.

نیشتنند یکی نه که نزدیک سی / چه رومی چه تازی و چه پارسی
(شاهنامه، ج ۱: ص ۳۷)

این دستور کار حکومت در زمان فرمانروایی جمشید به اوج میرسد و جمشید پس از بر تخت نشستن و سامان دادن کشور اولین اقدامی که صورت داد، آموزش مردم به حرفه‌های مختلف و آشنا کردن آنان با فضیلت‌هایشان بود:

بیاموختشان رشتن و تافتن / بتار اندرون پود را بافتن
چو شد بافته شستن و دوختن / گرفتند ازو یکسر آموختن
(شاهنامه، ج ۱: ص ۴۲)

آموزشهایی از قبیل، رشتن الیاف پشم، بافتن پارچه و پشم و فرش، جدا کردن صاحبان مشاغل و حرف از یکدیگر و دادن مسئولیت هر کاری به متخصص آن که همه در جهت تعلیماتی بود که آموخته بودند. این آموزشهای ابتدایی، اجتماع را با فضیلت‌های خویش آگاه و در نتیجه به جامعه سامان و انتظام بخشیده میشود:

که تا هر کس اندازه خویش را / بیند بدانند کم و بیش را
(شاهنامه، ج ۱: ص ۴۳)

در چنین شرایطی حکومت جمشید متناسب آموزشهای داده‌شده و فضیلت‌های هر شخص اقدام به تقسیم کار و پدید آوردن اقشار گوناگون میکند:

ز هر پیشه‌ای انجمن کرد مرد
بدین اندرون پنجه‌ی نیز خورد
(شاهنامه، ج: ۱، ص: ۴۲)

و یا در دوران پهلوانی، لهراسب پس از نشستن بر تخت پادشاهی کسانی را برای استفاده از علم و دانش سایر کشورها و سپس آموختن آن به مردم، به هند و چین و روم فرستاد:

از آن پس فرستاد کسها به روم
به هند و به چین و به آبادبوم
ز هر کشوری برگرفتند راه
برفتند پویان بنزدیک شاه
ز دانش چشیدند هر شور و تلخ
بیوندند با کام چندی ببلخ
(شاهنامه، ج: ۵، ص: ۵)

و یا در بخش تاریخی اردشیر بابکان از اولین پادشاهان ساسانی با آوردن فرهنگیان به شهر خود، سعی کرد فضیلت و نوشتن را به مردم بیاموزد:

بیآورد فرهنگیان را به شهر
کسی کو ز فرزانیگی داشت بهر
نوشتن بیاموختن پهلوی
نشست سرفرازی و خسروی
(شاهنامه، ج: ۶، ص: ۲۰۳)

و یا بخشی از پندهای اردشیر بابکان به جانشینانش از این شمار است:

دگر آنک دانش مگیرید خوار
اگر زبردستست و گهر شهریار
(شاهنامه، ج: ۶، ص: ۲۲۵)

و خود او در حوزه حکومت‌داری، همچون زمان هخامنشیان برای کودکان در هر کوی دبستانی میسازد و دانش‌آموزی را بعنوان هدف اصلی حکومت رواج میدهد:

همان کودکان را به فرهنگیان
سپردی چو بودی ورا هنگ آن
به هر برزنی در، دبستان بدی
همان خان آتشیپرستان بدی
(شاهنامه، ج: ۶، ص: ۲۲۲)

درمجموع آموزش و کسب فضیلت‌های نیک بعنوان غایت حکومت، در سراسر شاهنامه بخوبی دیده میشود و بهره‌وری بیشتر آموزش در جهت کسب فضیلت‌های برتر، مهمترین وظیفه‌ای است که حکومت باید در حق مردمان انجام دهد. در متن شاهنامه فضیلت حدومرزی ندارد و نیرو گرفتن آن در گرو دانش آموختن و تربیت یافتن است و اصولاً وظیفه حکومت است که تا آنجا که میتواند بر دانش و کسب فضیلت‌های شهروندان خویش بیفزاید و نپندارد که تربیت و فضیلت را حدی معین و اندازه‌ای معلوم است.

رفاه و حداکثر شادی برای شهروندان به مثابه غایت امر سیاسی

در فرهنگ ایران‌شهری شادی و لذت از حالات طبیعی انسان است و ناخشنودی بعنوان درد و رنجی که توسط دروغ بر جهان مادی وارد شده است تلقی میشود. رنج بردن در جهت تزکیه نفس هیچ نقشی در طرح زرتشت از امور ندارد؛ زیرا رنج بازدارنده است و هر آنچه بازدارنده باشد، بد و اهریمنی است (طلوع و غروب زرتشتیگری، زینر: ص ۴۶). زرتشت همیشه و همواره از اهورامزدا شادی را خواهان است: «ای مزدا! از سپننه‌ترین مینوی خویش و در پرتو اش، دانش برآمده از منش نیک را به ما بخش تا در زندگانی در پرپای [خویش] هه روزه از شادمانی بهره‌مند شویم» (یسنه هات ۴۳ بند ۲). فرهنگی که نگاه مثبت به گیتی داشته باشد دیگر رنج و عذاب

و ناراحتی و غم در آن جایگاهی ندارد. این حالات به جبهه مقابل یعنی سرای دروگ و دروندان رانده می‌شود. این کیفیات همه از نشانه‌ها و عوارض نازندگی و تباهی است. بنابراین در فرهنگ و اندیشه سیاسی ایرانی‌شهری بر طبق نگاه هستی‌شناسانه متافیزیکی، حکومت باید در مقابل و در نبرد با چنین نشانه‌هایی قرار گیرد. مردمان در مسیر هدایت یک شه‌ریار آرمانی نباید رنجور و اندوهگین باشند، بلکه حکومت باید هرچه بیشتر تلاش کند غم و اندوه و مرارت را بکاهد و شادی را جایگزین آن کند (آیین شه‌ریاری در گاهان زرتشت، محمودی‌زاده: ص ۲۲۷).

در سراسر شاهنامه، چه در زمینه کردار و چه در آئینه گفتار، این فرهنگ سیاسی به نیکی بازتاب یافته است. حکومت یکی از غایتهای اصلی خویش را بر پایه شادی مردم می‌گذارد، مثلاً در آغاز شه‌ریاری بهرام گور، سخنرانی آیینی او بیشتر به یک «اعلامیه شادی» یا «اندرنامه شادی» میماند و سزای اندوه را «چاه و دار» میداند:

هر آنکس که از کارداران ما	سرافراز و جنگی سواران ما
بنالد، نبیند به جز چاه و دار	وگر کشته بر خاک افکنده خوار
بکوشید تا رنجها کم کنید	دل غمگنان شاد و بیغم کنید

(شاهنامه، ج: ۶، ص: ۵۳۹)

اما اساساً در شاهنامه شادی و لذت در مردم پدید نمی‌آید مگر آنکه کشور رو بسوی آبادانی و رفاه و داد حرکت کند و در آن صورت حداکثر شادی افراد جامعه تأمین می‌شود. آبادانی و داد، نه تنها وظیفه فردی انسان، بلکه هدف کلی حکومت بویژه شاه است تا بدین طریق برای اکثر مردم شادی به بار آورد. از آنرو از آغاز تا پایان شاهنامه، همه شاهان نیک‌کردار به آبادانی، داد و گسترش شادمانی مشغول بودند. مثلاً در دوران اساطیری هوشنگ چنین به یکی از غایتهای اصلی حکومت خویش جامعه عمل پوشاند:

ز هوشنگ ماند این سده یادگار	بسی باد چون او دگر شه‌ریار
کز آباد کردن جهان شاد کرد	جهانی به نیکی ازو یاد کرد

(شاهنامه، ج: ۱، ص: ۳۰)

و یا در دوران پهلوانی، لهراسب به مردم وعده می‌دهد که یکی از غایتهای هدف اصلی حکومت او دور کردن رنج و شادی مردم است:

مگر بهره‌مان زین سرای سپنج	نیاید همی کین و نفرین و رنج
بسازید و از داد باشید شاد	تن آسان وز کین مگیرید یاد

(شاهنامه، ج: ۵، ص: ۵)

و یا در دوران تاریخی داراب در ابتدای پادشاهی چنین هدف حکومت خویش را تدوین میکند:

زمانه ز داد من آباد باد	دل زبردستان ما شاد باد
-------------------------	------------------------

و یا بهرام اورمزد چنین حکمرانی خود را آغاز میکند:

به داد و دهش گیتی آباد دار	دل زبردستان خود شاد دار
----------------------------	-------------------------

(شاهنامه، ج: ۶، ص: ۲۶۵)

در مجموع در شاهنامه همچون فرهنگ ایرانشهری اعتقاد بر این است که گیتی جایگاه آبادانی و شادی برای تحقق آفرینش خداوندی و جایگاه رامش و نیکبختی است. و در راستای چنین اعتقادی پادشاه و حکومتی ایده‌آل است که زمین را آبادتر و مردمان را شادمانتر ساخته باشد.

آزادی و مردمداری به مثابه غایت امر سیاسی

بدون شک سرزمینی به وسعت و تنوع قومیتی و فرهنگی ایران نمیتوانست نه مانند یونان از دولت‌شهرهای کوچک تشکیل شود و از نوعی دموکراسی محدود بهره‌مند گردد و نه مانند حکومت‌های مرکزی سلطه‌گر، بشیوه خودکامگی قابل اداره باشد. از اینرو بنیادگذاران شهریار، نوعی حکومت مرکزی منسجم را شکل دادند که یکی از غایتهای حکومت بر مبنای مردمداری، آزادی، برابری و احترام به شخصیت ملتها و حتی دشمنان بود (شاهنامه جلوه‌گاه روح ملی، راشد محصل: ص ۵۰). این اندیشه در حکومت هخامنشی با آمدن کوروش به ثمر رسید و او کوشید در تحقق آزادی از معیارهای اخلاقی و فضایل انسانی یاری بگیرد. افلاطون مینویسد: «پارسیان در زمان کوروش هنوز اندازهٔ میان بردگی و آزادی را نگاه میداشتند. از این راه نخست خود آزاد شدند و سپس سرور بسیاری از ملتها در آن زمان گشتند. فرمانروایان، زیردستان خود را در آزادی شرکت دادند و آنان را به وضع قانون برابری راهنمایی کردند. ... پادشاه هم دور از حسادت به اندرزگوی خردمند آزادی سخن میداد و این دسته از مردم را حتی از دیگران ممتاز میکرد. بدینگونه آزادی اندیشه با مهرورزی و فکر اجتماعی پیشرفت میکرد» (آرمان شهریار ایران باستان، کناوت: ص ۲۴). وقتی این ویژگیها را با آنچه همدوران او در سرزمینهای دیگر انجام داده‌اند، بسنجیم به اهمیت این شیوهٔ حکومت و اهمیت آزادی مردمان از رنج و ستم حکومتگران پی میبریم. بعنوان نمونه در کتیبه‌های پادشاهان آشور همعصر با دوران هخامنشی نقل شده: «من فرمان دادم که سر آنان (مردم کشور مغلوب) را از تن جدا کنند و بر سر نیزه‌ها نشاندم، با خون آنها کوهها را مانند پشم سرخ رنگین کردم، شهرهای آنها را ویران کردم، با خاک یکسان کردم، با آتش آنان را سوزاندم. جوانان و دوشیزان را در آتش افگندم، دستها و انگشتها و دماغها و گوشهای آنها را فرمان دادم ببرند» (همان: ص ۶۰). بهرحال غایت حکومت امپراتوری قدرتمند ایران بر پایهٔ آزادی بمعنای حفظ کرامت انسانی بنا شد و بهمین سبب هم مورد ستایش ملتهای دیگر بویژه یونانیان و اندیشمندان معاصر چون هگل قرار گرفت و این همه در سایهٔ آزادی افکار دینی و احترام به ملتهای مغلوب و مصون ماندن دارایی شخصی آنان از دستبرد حکومت بدست آمده است (شاهنامه جلوه‌گاه روح ملی، راشد محصل: صص ۴۸-۴۹). البته بعدها فساد قدرت این پایه‌ها را درهم ریخت و آن را به حکومت مطلقه تبدیل کرد که چرایی آن بحثی است فنی و درخور بررسی، اما نه در اینجا.

متناسب با چنین فرهنگ سیاسی در متن شاهنامه نیز شاهد این هستیم که آزادی از فضیلت‌های دارندگان رسالت و از ارزشهای عمدهٔ اجتماعی بود و ریشه در سنت‌های قومی داشت و در پیکارهای ملی از انگیزه‌های اصلی بود تا از آن محافظت گردد و در هر صورت میبایست آزادی مردم توسط حکومت بعنوان یک هدف رعایت گردد. این روح آزادیخواهی و اهمیت آن در شاهنامه را میتوان در داستان رستم و اسفندیار دید. اسفندیار میخواهد رستم را دست‌بسته پیش گشتاسب برد اما رستم چنین واکنش نشان میدهد:

ز من هرچه خواهی تو، فرمان کنم	به دیدار تو رامش جان کنم
مگر بند کز بند عاری بود	شکستی بود زشت کاری بود
نبیند مرا زنده با بند، کس	که روشن روانم بر این است و بس

ز تو پیش بودند گندآوران
نکردند پایم به بند گران
(شاهنامه، ج ۵: ص ۳۳۵)

با این ابیات بخوبی میتوان اهمیت فرهنگ آزادی را در اندیشه شاهنامه متوجه شد. اما در شاهنامه مفهوم آزادی با آزادی غربی کمی متفاوت است و آزادی بمعنای آزادی منفی یعنی آزادی از اراده دیگران میباشد تا بمعنای آزادی مثبت یعنی آزادی در انجام اراده. در واقع در اینجا آزادی مردم مترادف است با نترسیدن شهروندان از فرمانروا، باز بودن بارگاه شاه به روی مردم، امکان سخن گفتن با شاه، و ظرفیت و تحمل شاه در برابر مردم؛ که در مجموع اینان به مردماری از طرف حکومت تعریف میشود تا رعایا در کنار حکومت احساس آسایش و آزادی کنند. پس یکی از غایتهای اصلی حکومت و آیین کشورداری در شاهنامه مردماری است و اولین فریاد بی‌آزاری خواهی و مردماری توسط حکومتگران هنگام کشته شدن ایرج به دست برادرانش بلند میشود:

پسندی و همداستانی کنی
مکش مورکی را که روزی کشست
مکن خویشتن را ز مردمکشان
که جان داری و جانستانی کنی
که او نیز جان دارد و جان خوش ست
کزین پس نیایی خود از من نشان
(شاهنامه، ج ۱: ص ۱۲۰-۱۲۱)

و یا رستم در داستان اکوان دیو درباره مردمی بودن و مردماری میگوید:

هر آنکو گذشت از ره مردمی
ز دیوان شمر، مشمرش ز آدمی
(شاهنامه، ج ۳: ص ۲۹۷)

اما از بُعد ایجابی بهرام گور غایت حکومت خویش را بر مبنای مردماری و حفاظت از صیانت نفس شهروندانش تعریف میکند:

همی خواهم از کردگار جهان
که با زبردستان مدارا کنیم
که نیرو دهد آشکار و نهان
ز خاک سیه مشک سارا کنیم

و وقتی بهرام تاج پادشاهی را به یزدگرد دوم داد، درباره بی‌آزاری و مردماری حاکم بعنوان هدف اصلی حکومت چنین میگوید:

بی‌آزاری و مردمی بایستد
گذشته چو خواهی که نگزایدت
(شاهنامه، ج ۶: ص ۶۱۵)

و یا انوشیروان، که او نیز غایت حکومت را برای زبردستانش مردماری تفسیر میکند:

هر آن کس که باشد از ایرانیان
بیابد ز ما گنج و گفتار نرم
ببندد بدین بارگه بر میان
شما دل به فرمان یزدان پاک
چو باشد پرستنده با رای و شرم
بدارید و از ما مدارید پاک
(شاهنامه، ج ۷: ص ۸۹)

اردشیر نیز غایت سیاست خویش را چنین بیان میکند:

گشادست بر هر کس این بارگاه
ز بدخواه و از مردم نیک‌خواه
(شاهنامه، ج ۶: ص ۱۹۴)

در مجموع در شاهنامه از زبان پادشاهان و یا در اندرزه‌های گوناگون از مردمداری و حفاظت از آزادی منفی مردم، بمعنای آزادی از تحمیل و اراده‌ی دیگران بر آنان بعنوان یکی از غایت‌های اصلی حکومت سخن فراوان رفته است.

عدالت و نگهداشت جایگاه طبقاتی افراد (آشه) به مثابه غایت امر سیاسی

در آیین حکومتداری ایرانیان باستان، هر چیز و هر شخص میبایست در جای خود قرار میگرفت و پایگاه اجتماع افراد مبتنی بر درجات و مراتب خاصی بود؛ چراکه اعتقاد بر این بود جهان ترکیبی چون «خط و خال و چشم و ابرو» است که در آن «هر چیزی به جای خویش نیکو» باشد. همچنان که اهوره‌مزدا سامان جهان را به یاری «آشه» نگاه میداشت، پادشاهان نیز میبایست در سیاست‌گذاری حکمرانی با الگو از نظام کیهانی، نگهبان ایرانشهر و ایرانیان باشند. آشه را اهوره‌مزدا از خرد ذاتی خود می‌آفرید و پادشاه هم چاره‌ای جز الگوگیری از این خرد برای غایت حکومت خویش نداشت تا بتواند شه‌ریانی آرمانی برای ایرانیان باشد (مسکوب، ارمغان مور: ص ۱۷۰). پس بر اساس همین تفکر «آشه» پادشاه موظف بود بعنوان غایت حکومت نظمی را نگهبانی کند که در آن افراد باید در سلسله نظام طبقاتی خود به خویشکاری بپردازند. بر اساس همین، بطور کلی در سراسر شاهنامه شاهد این شعار اصلی هستیم که غایت حکومت: «که را به که، و مه را به مه داشتن» است. این وظیفه نگهبانی از سلسله مراتب اجتماعی برای حکومت، در همه جای شاهنامه بچشم می‌خورد و در همه جا باید به اجرا درآید و پیوسته در اندرزه‌های شاهان به بزرگان و فرزندان خویش و در پندهای بزرگان به شاهان بازگو میشود. مثلاً در همان آغاز شاهنامه، کیومرث بعنوان نخستین شهریار شروع به دسته‌بندی ساختار طبقاتی و حفظ آشه بعنوان هدف اصلی حکومت خود میکند:

بورزید و بشناخت سامان خویش	برنجید پس هر کسی نان خویش
جهان کرد یکسر پر آواز خویش	همی گفت با هر کسی راز خویش

(شاهنامه، ج ۱: ص ۲۲)

اما نخستین پادشاهی که بصورت رسمی و جدی یکی از اهداف غایی حکومت خود را نگهداشت جایگاه طبقاتی افراد بیان کرده و خویشکاری هر یک را تعیین میکند و نامی درخور به آنها میبخشد، جمشید است. او مردم را به چهار گروه رهبران دینی، ارتشیان، کشاورزان و پیشه‌وران تقسیم میکند:

گروهی که آئورپان خوانی‌اش	به رسم پرستندگان دانی‌اش
جدا کردشان از میان گروه	پرستنده را جایگه کرد کوه ...
صفی بر دگر دست بنشانند	همی نام نیساریان خواندند
کجا شیرمردان جنگاورند	فروزنده لشکر و کشورند ...
بسودی سه دیگر گروه شناس	کجا نیست از کس بریشان سپاس
بکارند و ورزشد و خود بدروند	به گاه خورش سرزنش نشنوند ...
چهارم که خوانند اهنوخوشی	همان دستورزان ابا سرکشی
کجا کارشان همگنان پیشه بود	روانشان همیشه پراندیشه بود

(شاهنامه، ج ۱: ص ۴۲)

و هنگامی که جمشید مردم را به چهار گروهی که گفتیم بخش میکند، شاهنامه می‌افزاید:

از این (طبقات) هر یکی را یکی پایگاه	سزوار بگریید و بنمود راه
-------------------------------------	--------------------------

که تا هر کس اندازه خویش را ببیند، بدانند کم و بیش را
(شاهنامه، ج ۱: ص ۴۳)

به هر روی آنچه در آیین حکومتداری در شاهنامه اهمیت دارد، آن است که هر گروه اندازه و سامان خویش را بشناسد تا کالبد جامعه دچار پریشانی نشود. مثلاً در دوران تاریخی شاهنامه، داریوش سوم هنگام مرگ، این پاسداری از نظام سلسله طبقاتی را جزئی از غایت اصلی حکومت میخواند و از جانشینش میخواهد که از این سنت ایرانیان سرنیچد:

مهان را به مه دارد و که به که بود دین فروزنده و روزبه

و یا پیروز، از دیگر شهریان دوره تاریخی شاهنامه، در آغاز شاهی از خداوند زندگانی دراز میخواهد تا بتواند در حکومت خود:

که که را به که دارم و مه به مه فراوان خرد باشدم روزبه
(شاهنامه، ج ۷: ص ۱۵)

و بزرگمهر وزیر در نزد انوشیروان، یکی از غایت‌های اصلی حکومت شاه نیک را اجرای همین امر میداند:

سرخنگوی و روش‌ندل و دادده کهان را به که دارد و مه به مه
(شاهنامه، ج ۷: ص ۲۰۷)

و یا داستان کفشگر و انوشیروان در ارتباط با اجرای عدالت بمعنای قرار گرفتن هر چیز و هر کس در جای خود در سیاست‌های حکومت بعنوان غایت اصلی بسیار روشن‌کننده است. بدینسان استوار داشتن مرزهای طبقه‌ای بوسیله حکومت و پاسداری از سامان جامعه‌ای که میکوشد نمونه‌ای از سامان جهان کیهانی در سراسر هستی بعنوان یک غایت باشد، اندیشه بنیادی آیین کشورداری در شاهنامه بود.

نتیجه‌گیری

با وجود آنکه در دوران باستان قدرت در اراده رهبر مقتدر متجلی میشود، در عمل باید اراده او در جهت پویایی خدمات عمومی و منافع کل جامعه به نمایش درآید تا قدرت او از جنبه زور به اقتدار تبدیل شود و مشروعیت یابد. در واقع ارتقای غایت امر سیاسی از حوزه شخصی به مقام عام عمومی موجب می‌گردد تمام کارگزاران سیاسی کشور مسائل شخصی و خصوصی خود را به فراموشی سپارند و اکثر همت و قدرت خود را صرف خدمات عمومی کنند و کشور در جهت بهروزی و سعادت گام بردارد. در این حوزه پیشینه تأمل در باب غایت امر سیاسی در ایران به زمان زرتشت و اوستا بازمی‌گردد و پس از آن فکر سیاسی در باب غایت امر سیاسی در ایران باستان بصورت اندرزنامه و خداینامه بیان شد. در این میان شاهنامه فردوسی بعنوان یکی از خداینامه‌های کهن ایرانی که پس از اسلام از نثر به نظم درآمد، گویای اندیشه سیاسی ایرانیان در باب غایت سیاست بود. همانطور که در طول این نوشتار بررسی شد شاهنامه غایت امر سیاسی را که سعادت عام مردم میشود پنج مورد میداند. یکی از اصلیت‌ترین موارد آن امنیت بود که حکومت وظیفه داشت اقدام به از بین بردن برهم‌زنندگان امنیت کرده و با مروجان بینظمی مبارزه کند. دومین غایت و شاید مهمترین غایت امر سیاسی در شاهنامه که بشدت بر آن تأکید شده، تربیت شهروندان در جهت کسب فضیلت‌هایشان است و حکومت وظیفه داشت با آموزش گسترده و تربیت عامه مردم، آنان را بسوی بهترین خود برای سعادت راهنمایی کند. سومین غایت سیاسی آزادی است که

حکومت میبایست در جهت مردم‌داری گام بردارد؛ یعنی نترسیدن شهروندان از فرمانروا، باز بودن بارگاه شاه به روی مردم، امکان سخن گفتن با شاه، و ظرفیت و تحمل شاه در برابر مردم تا آنان با آسایش و داشتن احساس احترام به کرامت نفسانی خویش از سوی حکومت زندگی کنند. چهارمین هدف نهایی حکومت شادکامی و رفاه بود که حکومت وظیفه داشت بواسطه آبادانی در کشور حداکثر رفاه و شادمانی را ایجاد کند تا مردم شاد و بدور از رنج زندگی کنند. در آخر یکی دیگر از مهمترین غایتهای امر سیاسی در شاهنامه ایجاد عدالت بمعنای قرار دادن هر چیز در جای خود بود و حکومت بعنوان غایت اصلی وظیفه داشت نظم و جایگاه طبقات اجتماعی را نگهداری کند تا در آن افراد در سلسله نظام طبقاتی خود به خویشکاری بپردازند و سامان اجتماعی کشور به بهترین شکل ممکن درآید. در مجموع این پنج مورد از اصلیتین غایتهای امر سیاسی در شاهنامه است که در جدول زیر بصورت خلاصه به نمایش درمی‌آید.

غایت امر سیاسی در شاهنامه	اندیشمندان پیرو آن	شیوه اجرایی و وظیفه حکومت در شاهنامه
۱- امنیت	هابز، ماکیاولی	حکومت باید اقدام به ازبین بردن برهم‌زنندگان امنیت و مروجان بینظمی کند.
۲- فضیلت و تربیت	ارسطو	حکومت وظیفه دارد با آموزش گسترده و تربیت شهروندان در جهت کسب و آشنایی با فضیلت‌های خویش، آنان را بسوی سعادت راهنمایی کند.
۳- آزادی	جان لاک، هگل	حکومت باید در جهت مردم‌داری گام بردارد؛ یعنی نترسیدن شهروندان از فرمانروا، باز بودن بارگاه شاه به روی مردم، امکان سخن گفتن با شاه، و ظرفیت و تحمل شاه در برابر مردم.
۴- رفاه و شادکامی	جرمی بنتام، استوارت میل	حکومت باید بواسطه آبادانی در کشور حداکثر رفاه و آسایش را ایجاد کند تا مردم شاد و بدور از رنج زندگی کنند.
۵- عدالت؛ قرار گرفتن هر چیز در جای خود	افلاطون	حکومت بعنوان غایت اصلی باید نظم و جایگاه طبقات اجتماعی را نگهداری کند تا در آن افراد در سلسله نظام طبقاتی خود به خویشکاری بپردازند.

مشارکت نویسندگان

این مقاله از پایان نامه دوره دکترای زبان و ادبیات فارسی مصوب در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد استخراج شده است. آقای دکتر سید حسین اطهری راهنمایی این پایان نامه را بر عهده داشته و طراح اصلی این مطالعه بوده‌اند. آقای وحید بهرامی به عنوان پژوهشگر این رساله در گردآوری داده ها و تنظیم متن نهایی نقش داشته اند. آقای دکتر روح الله اسلامی و آقای دکتر مرتضی منشادی نیز با کمک به تجزیه و تحلیل

داده‌ها و راهنمایی‌های تخصصی، نقش مشاور این پژوهش را ایفا کردند. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر چهار پژوهشگر بوده است.

تشکر و قدردانی

نویسندگان بر خود لازم میدانند مراتب تشکر خود را از مسئولان آموزشی و پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرکرد، و هیئت داوران پایان‌نامه که نویسندگان را در انجام و ارتقاء کیفی این پژوهش یاری دادند، اعلام نمایند.

تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیت‌های پژوهشی تمامی نویسندگان است، و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهده نویسنده مسئول است، و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده میگیرند.

REFERENCE

- Avesta. (1996). Report by Jalil Dustkhah, Volumes I and II, Tehran: Morvarid.
- Daneshpazhuhan, Manouchehr. (2016). The Relationship between Political Culture and Security in Shahnameh, Quarterly Journal of Security and Research, 15 (54), pp. 187-215.
- dward Said, Ashcroft, Bill; and Pal Ahluwalia. (2001). London and Newyork: Routledge, p 85.
- Enayat, Hamid. (1985). Foundation of Political Philosophy in the West, Tehran: University of Tehran, p 182.
- Ferdowsi, Abolghasem. (1987). Shahnameh. by Jalal Khaleghi Motlagh, six volumes, New York: publisher Bibliotheca Persica.
- Gholipour, Rahmatollah. (2008). Good governance and appropriate model of government, Tehran: Islamic Azad University, pp 45-46.
- Hampton, Jane. (2014). Political Philosophy. translated by Khashayar Deihimi. fourth edition, Tehran: Tarh Now, pp 53-62.
- Jones, William Thomas. (1997). Gods of Political Thought. Vol. 2, translated by Ali Ramin, Tehran: Elmi and Farhangi, p 195, 483.
- Katozian, Mohammad Ali. (1999). Farah Izadi and the divine right of kings. *Political-economic information*. 12 (129-130).
- Kenaut, Wolfgang. (1977). Arman Shahriari of Ancient Iran, From Xenophon to Ferdowsi, based on the works of Greek, Roman and Iranian writers. translated by Seifoddin Najmabadi, Tehran: Ministry of Culture and Arts, p 24.
- Maenshadi, Morteza. (2012). A Study of What is Politics and Who is a Ruler in Shahnameh, *Journal of Political Science*, 7 (3), pp. 115-146.

- Marrow, John. (2005). *History of western political thought*, Second Edition, Palgrave Macmillan, p 18.
- Moskoob, Shahrokh. (2005). *Armaghan Moor, a search in Shahnameh*. first edition, Tehran: Ney Publishing, p 170.
- Mujtaba'i, Fathullah. (1974). *The beautiful city of Plato and the ideal empire in ancient Iran*. Tehran: Ancient Iranian Culture Association, pp 66-131.
- Pahlavan, Changiz. (1987). *Political Thoughts*, Tehran: Katibe and Papyrus, p 9.
- Pazargad, Baha'uddin. (1980). *History of Political Philosophy*, Tehran: Golshan, p 149.
- Plato. (1981). *Jomhuri*. translated by Fouad Rouhani. fourth edition, Tehran: Book Translation and Publishing Company, pp 6-8.
- Raja'i, Farhang. (1995). *The Battle of Worldviews*, Tehran: Ehyay-e Ketab, p 49.
- Rashed Mohassel, Mohammad Reza. (2010). *Shahnameh, the manifestation of the national spirit*, Mashhad: Astan Quds Razavi, pp 48-50.
- Rezaeirad, Mohammad. (1999). *Fundamentals of Political Thought in Mazdaei Wisdom*, Tehran: Tarh Now, pp 293-294.
- Saqebfar, Morteza. (1998). *Ferdowsi Shahnameh and Philosophy of Iranian History*, Tehran: Qatreh-Moein, pp 281-282.
- Mahmoudizadeh Dehbarzi, Mahmoud Reza. (2017). *Shahriari religion in the time of Zoroaster*, Tehran: Mofid University, p 227.
- Manouchehri, Abbas. (2016). *Beyond Suffering and Dreams, a Significant-Paradigm Narrative of Political Thought*, Vol. 2, Tehran: Islamic History Research Institute, p 104, 219, 220.
- Ziner, RC. (1997). *The Rise and Fall of Zoroastrianism*, translated by Teymur Ghaderi, Tehran: Fekr Rooz, p 46.

فهرست منابع

- آرمان شهریاری ایران باستان، کناوت، ولفگانگ (۱۳۵۵) از کسنفن تا فردوسی، از روی آثار نویسندگان یونان و روم و ایران، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- ارمغان مور، جستاری در شاهنامه. مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۴) چاپ اول، تهران: نشر نی.
- اندیشه‌های سیاسی، پهلوان، چنگیز (۱۳۶۶) تهران: کتیبه و پایروس.
- اوستا (۱۳۷۴)، گزارش جلیل دوستخواه، جلد اول و دوم، تهران: مروارید.
- آیین شهریاری در گاهان زرتشت، محمودی‌زاده دهباززی، محمودرضا (۱۳۹۶) تهران: دانشگاه مفید.
- با نگاه فردوسی: مبانی نقد خرد سیاسی در ایران، پرهام، باقر (۱۳۷۷) تهران: نشر مرکز.
- بررسی چيستی سیاست و کیستی فرمانروا در شاهنامه، منشادی، مرتضی (۱۳۹۱)، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال هفتم شماره ۳، صص ۱۱۵-۱۴۶.
- بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، عنایت، حمید (۱۳۶۴) تهران: دانشگاه تهران.
- تاریخ فلسفه سیاسی، بازارگاد، بهاء‌الدین (۱۳۵۹) تهران: گلشن.
- جمهوری، افلاطون (۱۳۶۰) ترجمه فؤاد روحانی، چاپ چهارم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- حکمرانی خوب و الگوی مناسب دولت، قلی‌پور، رحمت‌الله (۱۳۸۷)، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی.
- خداوندان اندیشه سیاسی، جونز، ویلیام تامس (۱۳۷۶) ج ۲، ترجمه علی رامین، تهران: علمی و فرهنگی.
- رابطه فرهنگ سیاسی و امنیت در شاهنامه، دانش‌پژوهان، منوچهر (۱۳۹۵)، فصلنامه علمی پژوهی / امنیت پژوهی، سال پانزدهم، شماره ۵۴، صص ۱۸۷ - ۲۱۵.
- زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه. اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۴۸) تهران: انجمن آثار ملی.

زوال اندیشه سیاسی در ایران، طباطبائی، سیدجواد (۱۳۹۴) تهران: کویر.
شاهنامه جلوه‌گاه روح ملی، راشد محصل، محمدرضا (۱۳۸۹)، مشهد: آستان قدس رضوی.
شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران، ثاقب‌فر، مرتضی (۱۳۷۷)، تهران: قطره-معین.
شاهنامه، فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۶)، به کوشش جلال خالقی مطلق، شش جلدی، نیویورک، ناشر **Bibliotheca Persica**.

شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان. مجتبیائی، فتح‌الله (۱۳۵۲). تهران: انجمن فرهنگ ایران باستان.
طلوع و غروب زردشتیگری، زینر، آر سی (۱۳۷۵)، ترجمه تیمور قادری، تهران: فکر روز.
فراسوی رنج و رؤیا، روایتی دلالتی- پارادایمی از تفکر سیاسی، منوچهری، عباس (۱۳۹۵)، ج ۲، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.

فره ایزدی و حق الهی پادشاهان. کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۷). *اطلاعات سیاسی اقتصادی*. دوره ۱۲، شماره ۱۲۹-۱۳۰.
فلسفه سیاسی، همپتن، جین (۱۳۹۳)، ترجمه خشایار دیهیمی، چاپ چهارم، تهران: طرح نو.
مبانی اندیشه سیاسی در خرد مزدایی، رضایی‌راد، محمد (۱۳۷۸)، تهران: طرح نو.
معرکه جهانی‌ها، رجائی، فرهنگ (۱۳۷۳)، تهران: احیاء کتاب.

معرفی نویسندگان

وحید بهرامی: دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مشهد، مشهد، ایران.
(Email: vahid.bahrami@um.ac.ir)
سید حسین اطهری: دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مشهد، مشهد، ایران.
(Email: athari@um.ac.ir نویسنده مسئول)
روح‌الله اسلامی: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مشهد، مشهد، ایران.
(Email: hafez.eslami@um.ac.ir)
مرتضی منشادی: دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مشهد، مشهد، ایران.
(Email: manshadi@um.ac.ir)

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. no permission is required from the authors or the publishers.

Introducing the authors

Vahid Bahrami: PhD student in Persian language and literature, University of Mashhad, Mashhad, Iran.
(Email: vahid.bahrami@um.ac.ir)
Seyed Hossein Athari: Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Mashhad, Mashhad, Iran.
(Email: athari@um.ac.ir Responsible author)
Ruhollah Eslami: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Mashhad, Mashhad, Iran.
(Email: hafez.eslami@um.ac.ir)
Morteza Menshadi: Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Mashhad, Mashhad, Iran.
(Email: manshadi@um.ac.ir)